



مجموعه یادداشت های تلگرامی دکتر عبدالملهی .

drkarimabdollahi@

\*\*\*\*\*

(( مرگ راهنما ))

سعی کنید در زندگی، قهرمان داستان خود باشید. آدمها زیاد تغییر نمیکنند بلکه شرایط تغییر میکند. تا کی منتظر هستید یکی دست شما را بگیرد و برای شما ثروت و قدرت و آزادی و عدالت و آسایش فراهم کند. اگر خودتان راهنما باشید دیگر هیچ وقت با مرگ راهنما مواجه نخواهید شد بلکه همیشه در درون شما یک راهبر وجود خواهد داشت و شما را پیش خواهد برد پس هرگز هم متوقف نخواهید شد. راهبر باشید راهنما باشید دنبال نور چراغ دیگران نروید. چراغ به دست باشید. نور باشید تاریکی همه جا هست.

یادمان باشد که کل کهکشانیها و فضای بین کهکشانی از ماده تاریک تشکیل شده است. پس به نور خیلی خیلی زیادی نیاز داریم تا راه را برای رسیدن به مقصد در طی مسیر روشن نگه داریم؟ نگذارید با مرگ راهنما به خط پایان برسیم. تا آگاهی نباشد حرکتی اتفاق نخواهد افتاد و تا حرکتی نباشد اصلاحاتی به دست نخواهد آمد و تا اصلاحاتی صورت نگیرد فرصت طلبان بر بشریت حکومت خواهند کرد و چیزی تغییر نخواهد کرد.  
(( دکتر عبدالملهی ))

(( مبارزه بین جهل و آگاهی ))

بعضی وقت ها آگاهی داشتن، یک جرم است یک نفرین است. زمانه ما تحمل دانستن را ندارد. شاید هم همیشه همین بوده است. زمان با دروغ و کینه و نفرت و خشونت پیش میرود و با ناآگاهی و جهل تقدیس و توجیه میگردد. در واقع کل تاریخ بشریت همین بوده و این مبارزه تاریخی بین جهل و آگاهی همیشه بوده و هست و چون پرچمی برای آن ( مبارزه ) برافراشته نشده لذا حساسیتی هم برنیانگیخته است. بنابراین با اینکه در طول تاریخ مبارزه بین جهل و آگاهی جریان داشته ولی انقلابی برای تغییر آن اتفاق نیفتاده است. انقلاب در مفاهیم و ارزشها...

پس همیشه تاریخ مبارزه بین جهل و آگاهی بوده و هست نه مبارزه بین طبقه کارگر و کارفرما (مبارزه طبقاتی ) و نه تولید بیشتر و انباشت ثروت و نه تز و آنتی تز و حتی نه قانون طبیعت... لذا با این همه مجازات حتی قوانین طبیعت هم نتوانسته اند در مقابل قدرت جهل و سوءاستفاده از جهل کاری را از پیش ببرند و زندگی با تمامی تناقضاتی که در درون خود داشته با جنگ و خونریزی ادامه پیدا کرده است. یک عده حاکم بوده اند و یک عده محکوم یک عده ارباب بوده اند و یک عده برده و جالب اینکه هر دو گروه یک اندازه مقصر هستند چرا که نه بردگی یک سرنوشت است و نه اربابی یک سریش است بلکه هر دو یک انتخاب هستند و این خود فرد هست که انتخاب میکند برده بماند و یا با آن مبارزه کند... سوال این است

که این پارادکس تا کی ادامه پیدا خواهد داشت؟ آیا ما یعنی کل بشریت نیاز به انقلابی عظیم و بنیادین در دانسته ها و تعریف ها و مفاهیم کلیشه ای و بخصوص در ارزشهای خود نداریم؟ بشریت تا کی میخواهد این دور تسلسل باطل و بیهوده را تکرار کند... درسته ما همه به یک انقلاب درونی نیاز داریم.  
( دکتر عبداللهی ))

(( درد نوشتن ))

... قلم با دیدن جدال حقیقت گفتن با مصلحت نگفتن چنان روی کاغذ ناله سر میکشد و گریه میکند که میتوانی صدای خرد شدن آن را بینی...  
... نویسنده از این همه درد و پریشانی و جنون مست میگردد و گوشه عزلت پیش گرفته و در درون خود سکنی میگزیند و قلم نیز از این همه درد بی کسی و عاشقی و هوس زنده ماندن، مستی خود را از نویسنده متأثر میشود و با دیدن این همه تظاهر و تقدس و دروغ سرگردان شده و بارها این جدال تکرار میشود باز دوباره نویسنده با خودش همدست میشود تا بیشتر از همیشه مست و سرکش گردد تا جای که بتواند در یک جام با قلم باده خوری کند ولی هنوز آن من واقعی نویسنده زبان بسته است و یک موجود زبان بسته هم که نمیتواند دم بزند ولی آنقدر آهسته قدم برمیدارد که قلم بداند که آن منم که جرات گفتن ندارم. با این حال هنوز قلم قانع نشده و سعی میکند خودش را به من برساند چون آن من واقعی مرا میشناسد و همچو نسیم بوی مرا از گل و آب و رویشنی گرفته است ولی چاره ای نیست قلم مجبور است آنچنان خود را آلود کند که تا با من یکی شود در واقع آن تن آلوده را تا جایگاهی پائین میکشاند که من قرار گرفته ام. اینجا قلم دیگر آن پاکی مطلق نیست چون به خواسته من تن داده و با من یکی شده. میدانم که با من یکی نمیشد نمیتوانستیم این همه لجن سرای کنیم در این مرحله آن پیوند نامیمون اتفاق میفتد سپس ما دو باهم همدست میشویم و وقتی قلم را با خود همراه کردیم میدانیم چگونه جهان و کل بشریت را به درپوزگی و مسخ بکشانیم...  
( دکتر عبداللهی ))

ما همه تحت تعقیب هستیم و زمان ما را تعقیب میکند و به خاطر کارهای که انجام داده ایم و بیشتر به خاطر کارهای که انجام نداده ایم ( بی تفاوتی ها ) ما را شدیداً مجازات خواهد کرد. آیا تا به حال فکر کرده اید که یک انسان چگونه میتواند به جای برسد که دیگر قادر به ریا و تظاهر و دروغ گفتن نباشد و یا اینکه چگونه میتواند تحت هیچ شرایطی تخلفی مرتکب نشود. و یا برعکس آیا انسان میتواند از این هم که هست فاسدتر باشد؟ و سوال مهمتر آیا وقتی نتوانی تظاهر کنی و دروغ بگوئی تماماً در عذاب نیستی؟ و بدتر اینکه چرا و به چه قیمتی هر روز باید بغض گلوی تو را چنان بفشارد که عمق مغزت درد بگیرد تازه لذت آزادی و همدردی و بی تفاوت بودن به درد دیگران را متوجه شویم و بی تفاوتی و سست عنصری را کنار بگذاریم.

آیا مردن یک راز نیست آیا روح انسان یا مرگ از قفس جسم رهایی پیدا نمیکند (( آیا واقعا رهایی هر کس در نابودی اوست)). آیا روح پس از مرگ در هر آن میتواند در یکی از میلیاردها کهکشان و ستاره و سیاره حضور داشته باشد؟ آیا لازم نیست که قبل از رهایی از جسم قدر این لحظه های کوتاه و فانی را بدانیم و بیهوده از دست ندهیم و برای آزادی و کرامت انسانی و رسیدن به حقیقت زندگی، با جهل درونی و بیرونی مبارزه کنیم و پلیدیها و زشتی ها را دور بریزیم ؟  
( دکتر عبداللهی ))

حال دنیا همیشه آشفته بوده و هست سعی کن حال خودت را بهبود ببخشی شاید با کمک به خودت در جامعه هم مفید و موثر واقع شوی .  
موضوع را با چند تا مثال ساده بیان میکنم . مثلاً اگر تو مطالعه کنی یک نفر به آدمهای اهل مطالعه اضافه میشود پس یک نفر از بیسوادهای دارای مدرک کم میشود یا تو اگر دروغ نگوئی یک نفر از دروغگو های جامعه ( دشمنان خدا ) کم میشود و یک نفر به انسانهای صادق و درستکار و لایق اضافه میشود و

یا مثلا اگر تو ریا کاری و تظاهر را کنار بگذاری همان اندازه از نوچه پروری و آدمهای پست و کوچک کم خواهد شد و شایسته سالاری جایگزین نوچه پروری خواهد شد و کسانی که لیاقت دارند و واقعا آدمهای مومن و متخصص هستند در پست های کلیدی استخدام خواهند شد و یا تو اگر دست به خشونت زنی یک دعوا کمتر اتفاق خواهد افتاد و یک پرونده از دادگستری و کلانتری و زندان کم خواهد شد تا جای که دیگر نیاز چندانی به زندان و اعدام نخواهد بود و مثلا وضعیت حقوق بشر هم در سطح گسترده بهتر خواهد شد ... یا تو اگر 30 هزار میلیارد تومان اختلاس (س) و دزدی نکنی بین مشکل اقتصادی چه تعداد آدم فقیر و تهیدست که زندگی شرافتمندانه دارند برطرف خواهد شد ... و هزاران مورد ریز و درشت که خیلی راحت میتوان کنار گذاشت که نه تنها خودت را از تاوان و مکافات قانون الهی و قانون طبیعت و قانون بشری نجات خواهی داد بلکه آگاهانه یا ناخواسته بزرگترین کمک را در رسیدن به یک جامعه مدنی و انسانی و دور از هر گونه زشتی و ارباب رعیتی خواهی کرد...  
پس انسان بودن و انسان ماندن خیلی راحت هست لازم نیست دنیا را عوض کنی یا برای اصلاح دنیا دیگران را حذف و نابود کنی، کافیهست به خودت کمک کنی تا دنیا جای امنی برای زندگی باشد... با تو هستم فرق نمیکند کی هستی و یا چکاره هستی. رئیس یا مرئوس. کارگر یا کارفرما. دارا یا ندار. زن یا مرد ...  
( ( دکتر عبداللهی ))

جوامع ناگزیر از گذار به سوی دموکراسی هستند . پس ...  
...جامعه امروز ما همچون اکثر کشورهای جهان سوم در حال گذار از وضعیت موجود به سمت دموکراسی و تقویت قانون مداری و عملکرد سیستمی و حزبی است. قشر نخبگان فکری به عنوان آوانگادهای تغییرات اجتماعی در این پروسه نقش بسزایی دارند و میتوانند این روند را تسریع و هدایت کنند یا برعکس . لذا نباید فقط ناظر این روند و تحولات باشند بلکه بایستی فعالانه نقش مثبت خود را به عنوان یک رسالت ذاتی ایفا کنند تا اصلاحات نه فقط به معنای سیاسی آن بلکه به معنای اجتماعی و فرهنگی آن اتفاق افتاده و منجر به تقویت پایه های فکری مردم و شکل گیری اندیشه منسجم اکثریتی که خواهان اصلاحات هستند شود و این تقاضا که در سیاست به عنوان فشار از سطوح پائین جامعه یاد میشود قدرت چانه زنی در بالا را تقویت کرده و رهبران اصلاحات را به اجتماع و یک قدرت واحد تبدیل میکند که از پشتیبانی قوی مردمی برخوردارند . این وضعیت تقریبا در جامعه ما در حال شکل گیری هست و به خاطر همین اصولگرایان و کسانی که خواهان حفظ وضع موجود هستند حتی یک گزینه قوی و قابل قبولی که توان رقابت با کاندیداهای حداقلی اصلاح طلبان را داشته باشد که برای انتخابات ریاست جمهوری آتی معرفی کنند را ندارند تازه این مرحله خود یک مرحله پوست اندازی هست یکی دو دوره بعد شاید همه گزینه ها ادعای اصلاح طلبی خواهند داشت حالا در این مرحله باید گزینه ها، کلی گوئی را کنار بگذارند و در عمل قدمهای برای اصلاح امور بردارند. به عبارتی مردم دیگر به وعده ها قانع نخواهند بود و خواهان عمل به شعارها وعده های انتخاباتی خواهند بود و بقیه ماجرا ...  
( ( دکتر عبداللهی ))